بررسی

دریاب فرهنگ انتقادی

فرهنگ مفهومی پیچیده و پرابهام است. این مفهوم در قرن بیستم به‌وسیله روشنفکران علوم اجتماعی بی‌گرفته شده است؛ اما در قرن نوزدهم بیشتر به‌واسطه نویسندگان ادبی مطرح می‌شد. آنان این کلمه را به‌عنوان خصیصه اصلی سنت مهمی به کار می‌بردند که معترض و نقاد بود. سستی در تفکر اجتماعی که در انگلیس ادیبان مسئول آن شناخته می‌شدند و مفهوم فرهنگ بیان‌کننده اضطراب آنان در برابر مسائل جاری جامعه بود و درعین‌حال توجه آنان را به یافتن نظره‌گاه مثبتی بر نکوش به جامعه معطوف می‌کرد. آموزش بخش بنیادی بصیرت اجتماعی آنان و فراهم‌کننده وسیله و جنه‌ای از کیفیت زندگی بود که جامعه انبوه و جامعه صنعتی مدرن آن را تهدید می‌کرد. طرح نقادانه‌ای که زیربنای مفهوم فرهنگ در قرن نوزدهم بود، همچنان مبنای تحلیل‌های اجتماعی تعدادی از روشنفکران قرن بیستم شد. بیشتر این نویسندگان مفهوم فرهنگ را اساس نظریات خود در باب جامعه قرار دادند؛ اما در متمرکز کردن تفکر انتقادی و فراهم آوردن مبنایی برای بصیرت اجتماعی خود نتوانستند مفهوم فرهنگ را در شکل اصلی آن حفظ کنند. در کتاب «منتقدان فرهنگ» (از ماتیو آرنولد تا ریموند ویلیامز)، لزلی جانسون تاریخ این استیلای از فرهنگ را از ابتدای حدود دوسد سال بررسی می‌کند. توجه او عمدتا معطوف به انتقال روشنفکران اهل ادب انگلیس به این مفهوم است. نویسنده علاقه خود به این مطالعه را مدیون ریموند ویلیامز می‌داند. از نظر او مطالعات ریموند ویلیامز در زمینه فرهنگی، کاوش‌های نظری و عینی در مورد استیلا روشنفکران و نویسندگان قرن نوزدهم انگلستان از فرهنگ بود. این مطالعات همان تعهد و استمراری را در نقد جامعه داشته است که سنت ادبی، او در مقدمه کتاب می‌گوید برای اینکه به وضوح دین خود و به‌طورکلی دیس مطالعات فرهنگی را به ریموند ویلیامز نشان داده باشد. مطالب این کتاب را به سبک کتاب «فرهنگ و جامعه»